

## کتاب ایوب

درس ۱۰: بهیموت و لویاتان

دکتر درک دلیو. اچ. توماس

خب، ما در درس ۱۰ از کتاب ایوب هستیم، در باب‌های ۴۰ و ۴۱. در بخش قبل، یعنی باب ۳۸ و ۳۹، خدا در نهایت سخن گفت.

و او دقیقاً به همین شکلی وارد شده بود که در اینجا، برای بار دوم، در آیه‌ی ۶ از باب ۴۰، وارد میشه: «پس خداوند ایوب را از گردباد خطاب کرد و گفت». حالا ما در درس قبلی به این نکته اشاره نکردیم، ولی وقتی که خدا بالاخره سخن میگه، توجه می‌کنید که او چطور میاد، در یک گردباد.

خدا ساکت بوده. این بخشی از مشکلی بود که ایوب باید باهاش مواجه می‌شده. اینکه خدا سخن نگفته.

او به سوالات ایوب جواب نداده. فکر می‌کنید برای شخصی که همه چیز رو از دست داده و مشرف به موت هست، خدا همونطوری به سراغ او میره که به سراغ ایلیا رفت، یعنی با «آوازی ملایم و آهسته». ولی در عوض، او در یک گردباد میاد. فکر می‌کنم این معنا رو داره که خدا متفاوت از اونی هست که ما ممکنه از او انتظار داشته باشیم.

حالا، در ظهور دوباره‌ی خدا در باب ۴۰. دو شخصیت و دو موجود به ما معرفی شدند. یکی در آیه‌ی ۱۵ از باب ۴۰ هست، «اینک بهیموت» که تا چند دقیقه‌ی دیگه در موردش صحبت می‌کنیم. و بعد، در آیه‌ی اول از باب ۴۱، یکی دیگه، یعنی «لویاتان»، به ما معرفی شده. بهیموت و لویاتان. این نبرد کلمات هست.

این نبرد درباره‌ی افکاره. نبردی درباره‌ی معرفت‌شناسی هست. این نبردی راجع به حکمت، معنای زندگی، و توضیحی برای درد و رنج، هست.

خدا پیش‌تر ایوب رو به سکوت وادار کرده، با پرسیدن یک سری سوالات، یعنی ۶۰-۶۵ سوال درباره‌ی سنگ‌های معدنی و سنگ‌های قیمتی زمین.

راجع به پرندگان و ماهی‌ها، درباره‌ی موارد مربوط به آب و هوا، راجع به ستارگان و کائنات، و غیره، و ایوب نمی‌تونست به هیچکدوم جواب بده. ایوب وادار به سکوت شده بود، ولی به

اندازه‌ی کافی ساکت نشده بود. پس خدا دوباره به سراغ او نماند. لازم هست که ایوب چیزی رو دوباره‌ی ماهیت و شخصیت خود خدا درک کنه.

پس بیاید به آیه‌ی ۱۵ بریم: «اینک بهیموت که او را با تو آفریده‌ام که علف را مثل گاو می‌خورد، همانا قوت او در کمرش می‌باشد، و توانایی وی در رگ‌های شکمش. دم خود را مثل سرو آزاد می‌جنباند. رگ‌های رانش به هم پیچیده است. استخوان‌هایش مثل لوله‌های برنجین و اعضایش مثل تیرهای آهنین است.»

و ادامه. بهیموت کی یا چی هست؟ بهیموت یکی از انواع موجودات زمینی هست. اسمش، اسم جمع هست. به معنای واقع «جانور» ولی به صورت اسم جمع هست، که ایده‌ی «جانور» رو تقویت میکنه. و همینطور که در فکر هستید که بهیموت کیه، بیاید تا آیه‌ی ۱ از باب ۴۱ ادامه بدیم. در اینجا لویاتان رو داریم، یک هیولای دریایی.

در ترجمه‌ی یونانی، هفتادگانی – ترجمه‌ی یونانی عهد عتیق، همون هفتادگانی – لویاتان معادل با «اژدها» ترجمه شده. حالا، این لویاتان چی یا کی هست؟

«آیا لویاتان را با قلب توانی کشیدی؟ یا زبانش را با ریسمان توانی فشرد؟ آیا در بینی او مهار توانی کشیدی؟ یا چانه‌اش را با قلب توانی سفت؟ آیا او نزد تو تضرع زیاد خواهد نمود؟ یا سخنان ملایم به تو خواهد گفت؟ آیا با تو عهد خواهد بست یا او را برای بندگی دایمی خواهی گرفت؟»

و ادامه. یکی از اونها یک موجود زمینی، و دیگری موجودی دریایی هست. حالا، افرادی هستند که بهیموت و لویاتان رو به عنوان جانورانی واقعی که مابین پیدایش و طوفان نوح وجود داشتند، می‌شناسند. مثل موجودات ماقبل تاریخی از قبیل تی-رکس. یعنی یکی از اونها نوعی دایناسور زمینی و دیگری موجودی دریایی‌ست، که موجودی عظیم هست و شاید الان منقرض شده باشه.

و افرادی هستند که عقیده دارند، به عنوان مثال در دیدگاهی از پیدایش و سیل – کاتاستروفیسم – که توضیح وجود فسیل‌ها، و چیزهای دیگه، در طوفانی جهانی نهفته هست، و این طوفان، انقراض گونه‌ها و چیزهای دیگه رو توضیح میده. و اینکه لویاتان یک پتروسور، و بهیموت یک برانتوسور هست. افرادی وجود دارند که هویت این موجودات رو اینطور تشخیص دادند.

و بعد در دوره‌ی رنسانس – داریم دوباره‌ی حدود قرن ۱۴ صحبت می‌کنیم – جنبشی برای تعیین هویت این موجودات به عنوان موجوداتی واقعی وجود داشت. «بهیموت» کلمه‌ی شناخته‌شده‌ای

در ادبیات انگلیسی هست - در ادبیات رنسانس و پسا رنسانس - به عنوان یک فیل شناخته شده. پس بهیموت یک فیل هست. در این اواخر احتمالاً به عنوان یک اسب آبی شناخته شده.

حالا شما می‌تونید توصیف این موجود رو از آیه‌ی ۱۵ تا آیه‌ی ۲۴ بخونید. آیا به طور کامل با توصیف یک فیل، یا فعلاً بیاید بگیم، یک اسب آبی، مطابقت داره؟ و جواب این هست که نه، واقعاً نه. اینجا ادبیات شعری و کمی مبالغه وجود داره. این توصیفی دقیق از یک اسب آبی نیست.

به همین شکل، لویاتان، به عنوان کروکودیل شناخته شده. پس شما تعبیری دارید که می‌گه یکی از اونها یک اسب آبی، و دیگری یک کروکودیل هست. خب، بیاید فعلاً به همین بسنده کنیم.

حالا، تعبیری وجود داره، تعبیر دیگه‌ای، که بهیموت و لویاتان رو - به ویژه احتمالاً در پرتو استفاده از چنین جانورانی در ادبیات خاور نزدیک باستان، که هم عصر با نگارش کتاب ایوب هست - این جانوران رو به عنوان موجوداتی شیطانی شناسایی کرده. سوالی در کتاب ایوب پرسیده شده، چه اتفاقی برای شیطان افتاد؟ او در ابتدای کتاب ظاهر میشه، ولی دیگه دوباره ظاهر نمیشه. شیطان ظاهر نمیشه. ممکنه شما انتظار داشته باشید که توضیح رنجی که به ایوب تحمیل شده، به شیطان نسبت داده بشه.

به هر حال، در ابتدا این توضیح به ما داده شده، که شیطان نقشی برای بازی کردن داره. او توضیحی کامل برای این مسئله نیست، ولی در مسئله‌ی درد و رنج داره نقشی بازی میکنه. اما هیچ اشاره‌ای به شیطان در باب‌های پایانی کتاب ایوب نیست، و استدلالی وجود داره، و بسیاری از تعبیر امروزی از کتاب ایوب، بهیموت و لویاتان رو به شریر نسبت میدن، و اینکه چیزی که در اینجا گفته میشه اینه که شریر قسمتی از این توضیح هست که چرا، به معنای عام، درد و رنج در دنیا وجود داره.

من قانع نشدم که این میتونه توضیحی باشه که خود ایوب، صرفاً از روی آنچه در اینجا نوشته شده، بتونه درک کنه. این مستلزم درجه‌ای از تحقیق برای رسیدن به اون نقطه هست و من شک دارم که خود ایوب میتونست اون رو درک کنه. بنابراین من همیشه کششی نسبت به این دیدگاه داشتم که بهیموت و لویاتان احتمالاً همون اسب آبی و کروکودیل هستند.

و کلاینز، به عنوان مثال، کسی که یک تفسیر معاصر سه جلدی قطور درباره‌ی کتاب ایوب نوشته، که احتمالاً بزرگترین و جامع‌ترین تفسیر درباره‌ی کتاب ایوب تا به امروزه، اما مطمئناً در صد سال اخیر هست، و اون از همه نظر متخصص هست، مخصوصاً اگر متن عبری کتاب ایوب مد نظر

باشه، و برای من خیلی جالب بود ببینم که وقتی اون بالاخره سومین و آخرین جلد رو منتشر کرد، اون هم نهایتاً به این عقیده رسید که بهیموت و لویاتان، همون اسب آبی و کروکودیل هستند.

خب، بیاید یک دقیقه درباره‌ی این فکر کنیم، یک اسب آبی و یک کروکودیل. پس خدا به سراغ شما میاد، شما دارید رنج می‌کشید، این تراژدی عظیم رو تجربه کردید، این سختی عظیم در زندگی‌تون رو، و خدا به شما میگه «تا به حال درباره‌ی یک اسب آبی فکر کردی؟» و شما می‌خواید بگید «واقعاً؟! آخه یک اسب آبی به چه چیزی میتونه ارتباط داشته باشه، چه برسه به درد و رنج؟» یا یک کروکودیل؟ یا چون ما در فلوریدا هستیم، یک تمساح؟

حدود ده دوازده سال قبل، داشتم در شهر تالاهاسی فلوریدا موعظه می‌کردم. این اتفاق رو واضح به یاد دارم. و من داشتم این قسمت، یعنی اواخر باب ۳۸ رو موعظه می‌کردم. و داشتم منظورم رو می‌گفتم، همینطور که الان هم دارم میگم، که شاید لویاتان همون تمساح هست. و بدون اینکه فکر کنم که کجا هستم، گفتم «اصلاً برام اهمیتی نداره که فردا دیگه تمساحی در جهان نباشه.»

و اعضای کلیسا واکنش نشون دادند، که بعضی از اونها خیلی مثبت و بعضی‌ها هم خیلی مصمم در جبهه‌ی مخالف بودند. و من در جریان اختلافات بر سر تیم‌های فوتبال فلوریدا مثل «تمساح‌های فلوریدا» نبودم. متوجه نشدم که این که الان گفتم چی بود.

ولی بیاید این سوال رو مطرح کنیم که «خدا چه انگیزه‌ای برای خلقت اسب آبی داشت؟» چرا خدا اسب آبی رو خلق کرد؟

اونها یکی از خطرناک‌ترین موجودات دنیا هستند، و خیلی از افراد در آفریقا توسط اسب آبی کشته شدند. شما تا به حال از نزدیک و شخصاً اسب آبی رو دیدید؟ شبیه چیزیه که انگار یک جمع اون رو ساخته باشه، چون، خب، هیچ چیزش متناسب نیست. می‌دونید؟ با اون پاهای چاقش که خیلی هم کوتاه هستند.

و اون دم کوچک مضحک، و اون سر، می‌دونید؟ آخه چرا؟ یا یک کروکودیل. چرا خدا کروکودیل‌ها رو آفرید؟ یک بار از یک دوستی این سوال رو پرسیدم. چرا خدا کروکودیل‌ها رو خلق کرد؟ اون گفت «به خاطر کیف، و کفش.»

می‌دونید؟ اگر بخوام صادق باشم، من کمک مالی کردم، البته نه زیاد، ولی چند دلار برای نجات خرس‌های قطبی کمک کردم. متاسف میشم، البته این یک اظهار نظر سیاسی نیست، ولی متاسف

میشم اگر دیگه خرس قطبی در جهان نباشه. چنین چیزی یک تراژدی هست. دنیای بدون خرس قطبی رو تصور کنید.

و با در نظر گرفتن اتفاقی که داره برای آب و هوا میفته، و دوباره میگم، این یک اظهار نظر سیاسی نیست، با در نظر گرفتن اتفاقی که داره برای آب و هوا میفته و اینها، خرس‌های قطبی دارند اوقات سختی رو سپری می‌کنند.

اصلاً برام اهمیتی نداره اگر دیگه کروکودیلی در جهان نباشه. اگر فردا از خواب بیدار بشیم و ببینیم که یک سازمان داره تلاش میکنه که برای نجات کروکودیل‌ها پول جمع‌آوری کنه، نمی‌تونند از من یک پول خرد هم بگیرند. چرا خدا باید کروکودیل رو خلق می‌کرد؟ احتمالاً فیلمی رو در یوتیوب تماشا کردید - توی سرنگتی یا همچین جایی - که در اونجا کروکودیل‌ها و گاوهای وحشی وجود دارند، که میان و از این تالاب کوچک که توی گرما در حال کوچک‌تر شدن هست، آب می‌خورند. و می‌دونید چه اتفاقی قراره بیفته.

اون کروکودیل میاد و با آرواره‌هاش به سرعت سر اون گاو وحشی یا اون گوساله‌ی کوچولو یا همچین چیزی رو میگیره، و از این فیلم‌ها زیاد هست، این فیلم‌ها دلخراش هستند، و تک تک شما طرف اون گاو وحشی هستید، درسته؟ هیچکس برای اون کروکودیل هورا نمیکشه. اگر برای اون کروکودیل هورا می‌کشید، یک مشکلی دارید. با این حساب، چرا خدا کروکودیل رو خلق کرد؟

اینجا چه خبره؟ چرا خدا داره بهیموت و لویاتان رو معرفی میکنه؟ آخه این چه ارتباطی به چیزهای دیگه داره؟ و اما این چه ارتباطی با درد داره؟ خب، همونطور که درک کیدنر در تفسیرش بر کتاب ایوب میگه، دلیل خدا برای خلقت اسب آبی چیست؟

و جواب این هست که من نمی‌دونم. من نمی‌دونم. هیچ تصویری ندارم. و درد هم مثل همین هست. چرا خدا درد رو میفرسته؟ من نمی‌دونم. من واقعاً نمی‌دونم. جوابی ندارم. چرا یک شخص عادل رنج میکشه؟ چرا بعضی افراد با امراض وحشتناک به دنیا میان؟

کودکان ما که بیماری‌های خاص دارند، که ما دوستشون داریم و اغلب فکر می‌کنیم که اونها فرشته‌هایی هستند که برای محک ما فرستاده شدند. چرا؟ من نمی‌دونم. من واقعاً نمی‌دونم. و درد هم به همین شکل هست. مهم نیست که شما بدونید. چیزی که مهم هست اینه که خدا میدونه.

خب، بیاید دوباره به این سوال برگردیم. چرا خدا کروکودیل رو خلق کرد؟ جواب چیه؟ جواب اینه که، همونطور که هر بچه‌ی خوب تعلیم داده شده میدونه: خدا کروکودیل رو برای جلال خودش خلق کرد. برای جلال خودش.

چرا در دنیا درد وجود داره؟ برای جلال خودش. بله، از طریق درد، از طریق رنج، خدا جلال پیدا میکنه. فقط به یک جنبه کوچکش فکر کنید. خب، البته این جنبه‌ی کوچیکی هم نیست، بلکه خداوند عیسی هست. خدا با فرستادن خداوند عیسی جلال پیدا کرد.

اگر دردی نبود، اگر رنجی نبود، اگر هیچ نوع نیازی وجود نداشت، چرا اصلاً باید عیسی میومد؟ و این حقیقت که او اومد و این حقیقت که او مُرد، چیزی از بطن محبت و رحمت خداوند رو به ما نمایش میده. ارتباطی در اینجا وجود داره. خدا، حتی از طریق این درد هم جلال پیدا میکنه.

پطرس در روز پنتیکاست گفت «شما بودید که او را کُشتید.» و ادامه داد «شما او را بر صلیب کشیده، کشتید. ولی همه‌ی اینها بر حسب اراده‌ی مستحکم و پیش‌دانی خدا بود.»

چیز دیگه‌ای هم در این قسمت وجود داره، و این چیزی هست که بعضی‌ها از اینجا درباره‌ی بهیموت و لویاتان برداشت کردند، و من میتونم اون رو کمی بیشتر باز کنم.

اینکه شاید بهیموت و لویاتان موجودات واقعی نباشند. این امکان وجود داره که اونها موجوداتی اسطوره‌ای باشند. اونها موجوداتی بودند که در خاور نزدیک باستان، معنای قابل توجهی داشتند. و شاید، شاید اونها موجوداتی خیالی هستند. چیزهای خیالی میتونند تاثیر شگرفی روی ما داشته باشند.

و به عنوان مثال بعضی‌ها اینطور فکر می‌کنند که مثلاً در مصر، و در پیش‌زمینه‌ی مصری، سِتی، خدای تاریکی، و هورس، خدای نور، موجودات واقعی بودند.

و در اسطوره‌شناسی کنعانی، توصیف خدای مرگ که در باتلاق کمین میکنه، بسیار شبیه شرحی هست که درباره‌ی محل وجود لویاتان، داده شده.

موجوداتی که، حداقل در خیال مردم، بر مرگ و زندگی قدرت دارند، و قدرت دارند که درد رو تحمیل کنند. بنابراین کسانی هستند که این قسمت رو اینطور تعبیر می‌کنند و میگن که چیزی که در اینجا اتفاق میفته اینه که به بهیموت و لویاتان اشاره میشه. خب، به بدترین تخیل خودتون، و بدترین کابوس خودتون فکر کنین.

خب، احتمالاً بعضی از شما می‌تونید در فیلم «سفر کشتی دان تر در»، ادموند و جزیره‌ی تاریک و غیره رو به یاد بیارید.

و اون کراکن رو مجسم میکنه. یادتون میاد؟ یک هیولای دریایی عظیم. و ادموند اون رو مجسم میکنه، و کراکن به واقعیت بدل میشه، و میخواد اونها رو غرق کنه و جونشون رو بگیره و ادامه‌ی ماجرا. خب، شاید چیزی که داره اینجا اتفاق میفته اینه که خدا کنترل رو در دست داره.

خدا برتر هست، خدا از بدترین موجوداتی که بتونید تصور کنین، قدرتمندتره. شاید موضوع همین باشه. این تعبیری نیست که من از این قسمت از کتاب بکنم، ولی افرادی هستند - که تعدادشون هم زیاده - که این بخش رو به این شکل تعبیر می‌کنند.

و بعد چیز دیگه‌ای هم هست که ما باید در اینجا ببینیم. این حقیقت وجود داره که خدا به سراغ ایوب میاد. اون مردی هست که وحشتناکترین نوع آزمایش رو تجربه کرده. فرزندانش رو از دست داده. ثروتش رو از دست داده. سلامتتش رو از دست داده. و خدا داره به سراغ اون میاد و میگه، «آیا تا به حال درباره‌ی بهیموت فکر کردی؟ آیا تا به حال درباره‌ی لویاتان فکر کردی؟»

اونها چرا وجود دارند؟ و جواب اینه که من نمی‌دونم. ولی این رو می‌دونم که، اونها هستند تا خدا رو جلال بدنند. مهم نیست که من درک کنم. چیزی که مهم هست اینه که خدا درک میکنه، اینه که او میدونه. و ایوب باید به هدف خدا و نقشه‌ی خدا وارد بشه. برای ایوب کافی نیست که صرفاً ساکت باشه. این برای ایوب کافی نیست، همونطور که در قسمت اول از بخش پایانی هست، برای ایوب این کافی نیست که فقط دستش رو روی دهانش بگذاره و بگه «من دیگه حرفی نمی‌زنم.» اون باید اعتراف کنه. باید ایمان رو تمرین کنه. باید اعتماد کنه. باید در مقابل این خدای مقتدر تعظیم کنه، و به این خدا اجازه بده که در تمام جنبه‌های زندگیش، حتی قسمت‌های تاریک، حکومت و فرمانروایی کنه.

«می‌دانیم» پولس در رومیان باب ۸ میگه، «می‌دانیم که همه‌ی چیزها با هم برای خیریت در کار است»، یا احتمالاً در یک ترجمه‌ی متفاوت، «می‌دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده‌ی او خوانده شده‌اند، همه‌ی چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند.» فقط این نیست که همه‌ی چیزها با هم توسط نیروی ذاتی‌ای که در درون اونهاست برای خیریت در کار هستند. این اعتقاد مناسبی به عدالت خدا نیست. این توضیح مناسبی برای وجود شر نیست.

کاری که ما باید بکنیم اینه که، چیزی که باید بگیریم، چیزی که باید اعتراف کنیم اینه که، خداست که اینطور به همه چیز نظم میده. و منشأ گناه، خارج از محدوده‌ی علیت مستقیم خدا قرار داره. خدا، بانی گناه نیست. به گناه اجازه داده شده تا وارد جهان بشه. کتاب مقدس توضیح زیادی بابت اون به ما نمیده. گناه، قبل از آدم و حوا در جهان وجود داشته. شیطان از قبل وجود داشته.

قبلاً سرکشی و تمرد در آسمان اتفاق افتاده بوده. یک سوم فرشتگان سرکشی کرده بودند. و برای ما، همه‌ی اینها در ابری از راز پوشیده شده. به ما توضیحی در این رابطه داده نشده. ولی تا جایی که به درد بخصوص شما، رنج بخصوص شما، و آزمایش بخصوص شما مربوط میشه، شما به حضور خدا میان و میگین، «چرا؟»، «چرا من؟»، «چرا الان؟»، «چرا اینقدر سخت؟» و ممکنه جوابی وجود نداشته باشه. تمام مشاوران دنیا هم نمی‌تونند توضیحی برای اون به شما بدن، ولی شما اون مسئله رو به حضور خدا می‌برید و میگین، «می‌دونم که تو می‌دونی، و من به تو اعتماد دارم.» چطور میتونم بهش اعتماد کنم؟ چطور میتونم به خدا اعتماد کنم؟

آیا او هست که شریر رو به جهان میفرسته؟ آیا او جهان رو اینطور از روی هوس اداره میکنه؟ نه، او خدایی هست که پسرش رو میفرسته.

او چه نوع خدایی هست؟ او خدایی هست که پسرش رو میفرسته. او خدایی هست که ما رو قبل از بنیاد جهان محبت کرده. من با انجیلی در دستم به حضور او میرم، و میدونم که مسیح برای گناهان من مرد، و برای عادل‌شمردگی من دوباره قیام کرد. من میتونم به او اعتماد کنم. میتونم درباره‌ی گناهم به او اعتماد کنم.

من میتونم درباره‌ی زندگیم به او اعتماد کنم. میتونم درباره‌ی مشکلاتم به او اعتماد کنم. میتونم درباره‌ی دردم به او اعتماد کنم. میتونم درباره‌ی اندوهم به او اعتماد کنم. میتونم درباره‌ی زخمم به او اعتماد کنم.

خب، اینها تنها پیغام کتاب ایوب نیست، و ما یک درس دیگه هم داریم. این درس درباره‌ی نحوه‌ی شگفت‌انگیز پایان این کتاب در باب ۴۲ هست. پایان زیبایی هست. و ما با هم در درس بعد به اون می‌پردازیم.